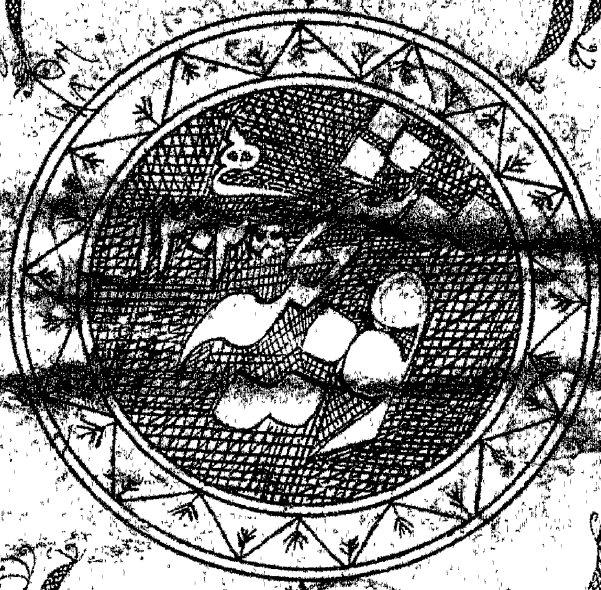
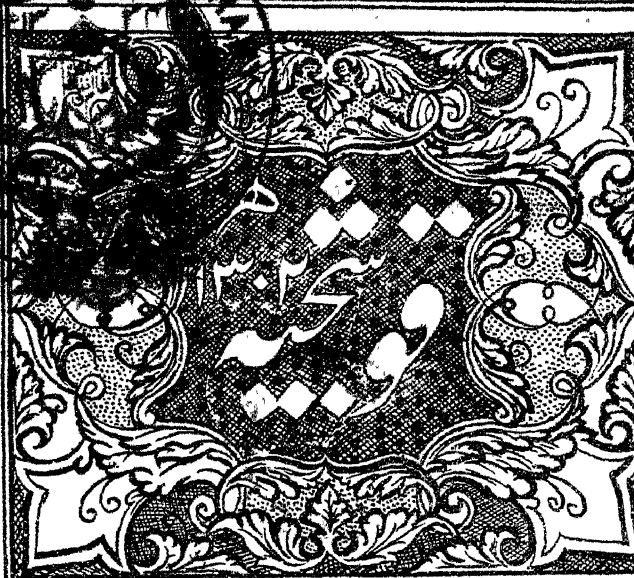


هَوَى الشَّمْسُ وَالْقَمَرُ وَمِنْ أَعْمَالِ السَّنِينَ
 أَجْمَلُ ضِيَاءِ نَوَافِرِهِ لِيَعْرِىَ الْحَسَنَاتِ



مَطْبَعُ يَاقُوتِ الرَّاسِ فِي مَدِينَةِ
 دَرْيَا عَرَفَ الرَّاسِ كَرْدِيَا

بمعون الملک الوہابی این کتاب جواب علیہ السلام



منسوب إليه العلي بن الحسين عليهما السلام في القوسين

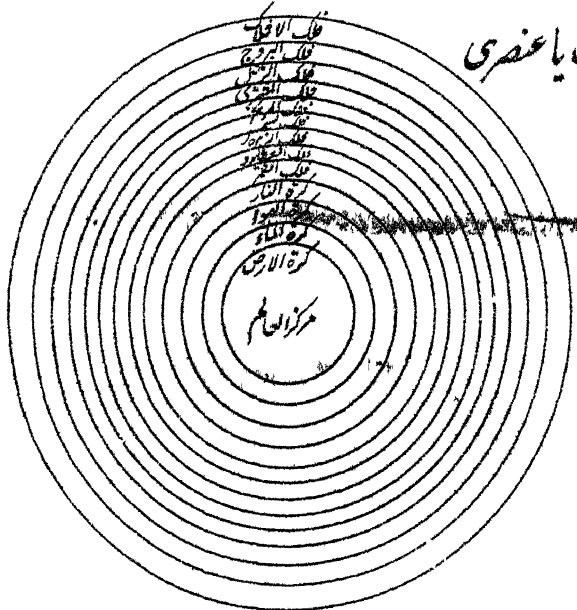
كذلك في واقع الحال في مصر

نقطه را هر که محیط و آن خطها را انصافاً بقطر و چون سطح مستوی کرده را دو بار
کنند دائره حادث شود پس اگر آن سطح بمرکز که گذشته باشد آن دائره را عظیمه گویند
و الا صغیره گویند و زاویه کنج را گویند و آن دو سطح بود سطح و محصوره آن بود که از احاطه
و خط سطح پیدا شود همچو کنج مثلث چهار کنج و واربعه اضلاع پنج کنج و دوشسته
اضلاع پس اگر این دو خط بر وجهی باشد که بعد از خارج هر دو خط چهار زاویه متساویه
عادت شوند زاویه را قائمه گویند و هر یک از آن دو خط عمود بر آن دیگر خوانند
و اگر زوایای مختلف حادث شوند بزرگتر را منفرجه و خردتر را
اده گویند چنانچه در این شکل مجسمه آن بود که از احاطه یک سطح یا زیاده یا کم
کچو کنجهای خانه و اگر خطی بر سطح قائم شود چنانکه هر خط که در آن سطح از موضع قیام
استقامت اخراج کنند بآن خط بر زاویه قائمه محیط شود آن خط بر سطح عمود بود و چون
سطحی بر سطحی قائم شود چنانکه خطی بر هر دو سطحی پدید آید آنرا فضل مشترک خوانند و از
مشترک هر خطی که بر یکی از آن دو سطح عمود سازند آن عمود از سطح دیگر سیر و نفعند
بر یکی از این دو سطح عمود باشد بر آن دیگر و چون دو خط مستقیم یکدیگر بر وجهی باشند که هر نقطه
بر یکی از آن دو خط فرض کنند بعد همه از آن خط دیگر بر آن باشد آن دو خط متوازی
نمید و دو سطح را نیز که برین صفت باشند متوازی گویند و چون که برین شکل
دو خط مستقیم یکدیگر را با هم
دو خط غیر مستقیم یکدیگر را با هم
دو خط غیر مستقیم یکدیگر را با هم
دو خط غیر مستقیم یکدیگر را با هم

Checked
1987

کره آتش است سوم کره آب چهارم کره خاک و این هر دو نیز له یک کره اند چه
 آب بر زمین احاطه نامه نکرده است بلکه قریب بعضی از کره زمین است چنانچه یک
 سطح مستدیر یعنی سطح مقعر هوا باین هر دو کره محیط شده است و بلند بهاء و استیها
 که بروی زمین است اورا از کره حسیه بدری آر و بجهت آنکه نسبت زمین محسوس
 و صور افلاک عناصر بدین گونه است و هر دایره بجای سطحی است و میان هر دو دایره

عکس است یا عنصری



باب دوم در بیان دوازده مشهوره از عظام و صغار و توپهای مشهوره محیط هر دایره
 به شصت و شصت قسم متساوی قسمت کنند و قطر هر دایره را بصد و شصت و سه
 درجه گویند و باز هر درجه را به شصت قسم متساوی بخش کنند و هر یک را دقیقه گویند
 و باز هر یک دقیقه را شصت قسم کنند و هر یک را ثانیه گویند و همچنین ثانیه را با ثلثه و

و این هر دو نیز له یک کره اند چه
 آب بر زمین احاطه نامه نکرده است بلکه قریب بعضی از کره زمین است چنانچه یک
 سطح مستدیر یعنی سطح مقعر هوا باین هر دو کره محیط شده است و بلند بهاء و استیها
 که بروی زمین است اورا از کره حسیه بدری آر و بجهت آنکه نسبت زمین محسوس
 و صور افلاک عناصر بدین گونه است و هر دایره بجای سطحی است و میان هر دو دایره
 عکس است یا عنصری
 مرکز عالم
 کره الارض
 کره القمر
 کره الزهره
 کره الشمس
 کره المریخ
 کره مشتری
 کره زحل
 کره النجوم
 کره الکواکب
 دوازده مشهوره از عظام و صغار و توپهای مشهوره محیط هر دایره
 به شصت و شصت قسم متساوی قسمت کنند و قطر هر دایره را بصد و شصت و سه
 درجه گویند و باز هر درجه را به شصت قسم متساوی بخش کنند و هر یک را دقیقه گویند
 و باز هر یک دقیقه را شصت قسم کنند و هر یک را ثانیه گویند و همچنین ثانیه را با ثلثه و

۴
 در این صورت که در هر یک از این
 دو ربع متساوی ازین اربع چهار گانه
 دو نقطه توهم کرده اند که آن ربع بان دو
 نقطه

در هر یک از این دو ربع
 دو نقطه توهم کرده اند که آن ربع بان دو
 نقطه

مکث آفتاب هر ربع ضعیف باشد از فصول چهار گانه مشهوره و بر هر یک از
 دو ربع متساوی ازین اربع چهار گانه دو نقطه توهم کرده اند که آن ربع بان دو
 نقطه بر این قسم شود پس پنج دایره عرض گذرانیده اند یکی ازین پنج بدو نقطه
 گذشته است و چهار دیگر چهار نقطه متوهم و لا محاله فلک البروج و سایر افلاک
 کلی بسطیع و مبرور این پنج دایره و سطح دایره مار با قطب اربعه بدوازده
 قسم برابر تقسم شود و هر یک ازین دوازده قسم را برج گویند و طول
 هر برج سی درجه باشد و عرض صد و هشتاد و درجه است ازین بروج و آن
 محل دفر و جوزا است یعنی بود و غیرت مکث آفتاب درین سه برج
 ضعیف می باشد و سه دیگر و آن سرطان اسد و سنبله است صیفی و سه دیگر
 و آن میزان و عقرب قوس است خریف یعنی باشد و سه باقی و آن جدی و دلو
 و حوت است شتوی و چون کوکب از محل بنور و از نور بجز او بدین ترتیب حرکت
 گویند بر توالی حرکت کرده و اگر بخلاف این ترتیب حرکت کند گویند بر خلاف
 توالی حرکت کرد و چون بروج را ابتدا از مغرب گرفته اند حرکات غربی همه بر توالی
 باشد و بیاید و نیست که کوکب بانه از کثرت بحدیست که احصار آن ممکن نیست
 اما علماء این فن از آن جمله که یزید و سبت و دوستاره را رصد کرده اند و مواقع

۱۳۳

در این کتاب این کوکب اندک اندک
 این کتاب را در عالم کون و ف
 ظهور است و باقی از علم اقطابیان
 با سواد آن فی تحقیق ندانند و بعضی
 معجزه را باطل شده اند و بعضی
 را سواد خود را منتهی ندانند
 برادر و بزرگوار است که در این کتاب
 گفته اند و در بعضی موارد ازین
 در کتاب است

9.

سید علی

۱۰۰

جانبی

مجلس

५३

مجلس

سیدنا

34

از این کتاب

مجلس شورای اسلامی

صورت فلک عطارو۔

اوج حال



باب پنجم در حرکات افلاک و اکبر سیاره حرکات این افلاک بعضی از مغرب

به شرق است و بعضی عکس الانجی از مغرب شرق است از انجمله حرکات افلاک مثل است

وآن مساوی حرکت فلک ثابت بود و باین حرکت جمیع ادوات حرکت کنند الا ارج

۵۴ عطار و حرکت خارج مرکز شمس است و آن بر شش ماه و نیمی رخا می‌باشد

۵۶
 قیقه شت نمانده و مت نالنه باشد و حرکات افکار علامت و آن مرزیه را

ساوی حرکت خارج مرکز شمسیت و عطا صنف آن روز ۲۲ را پیش از روز

درد و دقیقه پیشته، راجعاً بقبحه و سخط او و نیز بدانکه در زمانه منزه بود

[illegible]

عق

یہ ویب و دو ماہہ پاسد و اپچار سنی بعرب است از اجلہ حضرت مدیر ہمار

۱. کل حرکت خارج مرکز نیست و حرکت جزیی هر فرست و آن هر شبانه روزی

19

دو فطرت

منطقه دریا

مستغنی عن

ان عالم میں ہر ایک کو

محمد بن ابراهيم الكندي
لكت عام ١٢٠٠

عبدالله بن

الافعال

۱۲

و این حرکت تقویتی است که در هر یک از سیارات است
 و این حرکت تقویتی است که در هر یک از سیارات است
 و این حرکت تقویتی است که در هر یک از سیارات است

قوس را قطع کند حرکت طولی و حرکت تقویتی گویند و چون هر یک از سیارات را
 اخلاک متعدد است و حرکات همه متشابه گردد مرکز عالم و لا جرم حرکت تقویتی است
 مختلف باشد مثلاً شمسی و فلکی یکی مثل حرکات او متشابه است که در مرکز خود
 که آن مرکز عالم است یکی خارج مرکز و حرکت او که مرکز عالم متشابه نیست بلکه حول مرکز
 خودش متشابه است و قمر را چهار فلک است یکی جوهر دوم مائل و حرکت هر دو متشابه
 حول مرکز عالم است و سوم حامل و حرکت او نیز که مرکز عالم متشابه است اگر چه فیس
 اقتضا میکند که حرکت او که مرکز خودش متشابه است اما بر صد و حساب معلوم گرداند
 که حرکت او نیز که مرکز عالم متشابه است و این یکی از مشکلات این فن است و چهارم
 فلک تدویر است و حرکت او حول مرکز عالم متشابه نیست بلکه حول مرکز خودش متشابه است
 و بر یکی از علویه و زهره و فلک است یکی مثل و حرکت او حول مرکز خودش که مرکز عالم است
 متشابه است و دوم فلک حامل و حرکت او نیز متشابه حول مرکز خودش است و نیز متشابه
 حول مرکز عالم بلکه حول نقطه متشابه است که از مرکز حامل در جانب اوج بمقدار بعد مرکز
 حامل از مرکز عالم دور است بر همان سمت یعنی بر خط مار بزرگ این نیز یکی از مشکلات این
 فن است و سوم فلک تدویر است و حرکت او نیز حول مرکز عالم متشابه نیست بلکه حول مرکز
 خودش متشابه است و عطارد و زهره و فلک است یکی مثل که حرکت او متشابه است

و این حرکت تقویتی است که در هر یک از سیارات است
 و این حرکت تقویتی است که در هر یک از سیارات است
 و این حرکت تقویتی است که در هر یک از سیارات است

۱۹

و این حرکت تقویتی است که در هر یک از سیارات است
 و این حرکت تقویتی است که در هر یک از سیارات است
 و این حرکت تقویتی است که در هر یک از سیارات است

[illegible]

بعضی مرکز تدویر متخیره را در بعد اوسط از حال فرض کنند و معنی بعد اوسط را درین
 نزدی بیان خواهیم کرد و درین حال زاویه که میان دو خط مذکور یعنی خط تقویم و خط مرکز
 معدل واقع شود بحسب بودن کعب یک جزو از اجزای تدویر استخراج کنند و آنرا
 تعدیل اول و تعدیل مفروض خوانند و هر یک از زیاده شدن کم شدن زاویه مذکور را
 بسبب سبب بعد مرکز تدویر از مرکز عالم بحسب هر جزوی از اجزای حال استخراج کنند
 و آنرا تعدیل ثانی گویند و بآن تعدیل اول را معدل کنند و تعدیل معدل بطریق
 مذکور تقویم استخراج کنند و این طریق مشهور است لیکن ما در اینجا جدیدی بطریق
 اول را اختیار کرده ایم بنا بر نکته که در عمل ظاهر میشود و باید دانست که هر گاه که حرکت مرکز
 کره و نقطه متشابیه باشد البته قطری از اقطار آن کره همیشه محاذی آن نقطه خواهد بود
 و چون حرکت مرکز هر یک از تدویر متخیره گردد مرکز معدل مسیر متشابیه است لاجرم قطری
 از اقطار هر یک همیشه محاذی مرکز معدل مسیر است و چون حرکت مرکز تدویر مقرر گردد
 مرکز عالم متشابیه است باینکه قطری از اقطار او همیشه محاذی مرکز عالم بود اما بر حسب
 حساب معلوم کرده اند که محاذات قطرها نسبت بنقطه است که بعد او از مرکز عالم
 در جانب ضعیف مثل بعد مرکز حال است از مرکز عالم و این نیز یکی از مشکلات این
 فن است این نقطه را نقطه محاذات گویند و دو طرف این قطر را که در متخیره محاذی

دفع است که در این
 قبول را در خواست و کفایت
 معلوم کرده است و آن درین
 نیستند و درین
 در او
 کواکب را در بعد اوسط عالم
 کرده است چنانچه در
 این اقسام تفصیل مذکور است
 بعد از بعد اوسط است
 و هر دو تا به یکدیگر
 مصنف گفته "عبد العلی
 طریق اول تعدیل معدل از
 تمام حاصل شود و در
 از جمع و تفریق
 نسبت به
 در جانب اوج و خوار
 نسبت به
 خارج از مرکز و در
 و بعد از آن از اجزای
 و این است که
 معلوم می شود
 را بهر

اول که کند و در نقطه
 با آنکه در نقطه
 بعضی از آن

از اینست که در
 از اینست که در
 از اینست که در

از اینست که در
 از اینست که در
 از اینست که در

از مرکز معلول همیشه است و در قمر محاذی نقطه محاذات آنکه دور تر است از دوه سطحی

گویند و آنکه نزدیک تر است حیض سطحی و از آنچه گفتیم لازم آید که چون مرکز تدویر
در اوج یا حیض باشد از دوه سطحی یا زروه مری و همچنین حیض سطحی یا حیض مری
متحد باشند و در غیر این دو حال از هم جدا شوند و باین سبب از برای حرکت
خاصه مری یعنی قوسی از منطقه تدویر که محصور باشد میان زروه مری و مرکز
کوکب بر توالی حرکت تدویر که تعدیل اول و دوم را بقوت او معلوم میکنند خارج
تعدیل دیگر میشوند و آن چنانست که خاصه سطحی و آن قوسی را گویند که از منطقه
تدویر که محصور باشد میان زروه سطحی و مرکز کوکب بر توالی حرکت تدویر در هر
وقت که خواهند معلوم است زیرا که حرکات تدویر چنانچه سبق ذکر یافته شد معلوم
است پس مابین لذر و تین ما دام که مرکز تدویر که نصف بالبط است بر خاصه
افزایند و نصف دیگر میمانند تا خاصه مری معلوم شود و این مابین لذر و تین را
تعدیل ثالث گویند و در تیره مابین لذر و تین بمقدار مابین خط وسطی و خط مرکز تعدیل
و از نخبه تعدیلات در تیره زیاده بر سه نباشد چنانچه در قمر و اهل این فزیده بکلیه
افلاک خارجه المرکز تدویر را بچهار قسم کرده اند و علوی بهم برابر دوه سطحی یا بهم
و این قسم را انطاقا مینامند و بعضی از ایشان در تحت اجلافا ابارا اعتبار کرده اند و بعضی حلافا

مرکز معلول همیشه است و در قمر محاذی نقطه محاذات آنکه دور تر است از دوه سطحی

گویند و آنکه نزدیک تر است حیض سطحی و از آنچه گفتیم لازم آید که چون مرکز تدویر
در اوج یا حیض باشد از دوه سطحی یا زروه مری و همچنین حیض سطحی یا حیض مری
متحد باشند و در غیر این دو حال از هم جدا شوند و باین سبب از برای حرکت
خاصه مری یعنی قوسی از منطقه تدویر که محصور باشد میان زروه مری و مرکز
کوکب بر توالی حرکت تدویر که تعدیل اول و دوم را بقوت او معلوم میکنند خارج
تعدیل دیگر میشوند و آن چنانست که خاصه سطحی و آن قوسی را گویند که از منطقه
تدویر که محصور باشد میان زروه سطحی و مرکز کوکب بر توالی حرکت تدویر در هر
وقت که خواهند معلوم است زیرا که حرکات تدویر چنانچه سبق ذکر یافته شد معلوم
است پس مابین لذر و تین ما دام که مرکز تدویر که نصف بالبط است بر خاصه
افزایند و نصف دیگر میمانند تا خاصه مری معلوم شود و این مابین لذر و تین را
تعدیل ثالث گویند و در تیره مابین لذر و تین بمقدار مابین خط وسطی و خط مرکز تعدیل
و از نخبه تعدیلات در تیره زیاده بر سه نباشد چنانچه در قمر و اهل این فزیده بکلیه
افلاک خارجه المرکز تدویر را بچهار قسم کرده اند و علوی بهم برابر دوه سطحی یا بهم
و این قسم را انطاقا مینامند و بعضی از ایشان در تحت اجلافا ابارا اعتبار کرده اند و بعضی حلافا

از تداویر مقام اول گویند و دیگری بعد از حجت پیش از استقامت
 و این موضع را مقام ثانی گویند و ما این فصل را بذکر ابعاد مابین المراكز و
 متداوله قطار تداویر ختم کنیم پس گوئیم بعد مرکز خاج مرکز شمس از مرکز عالم
 دو درجه و یک دقیقه و سبست ثانیه است با جزای که نصف قطر خاج مرکز شمس
 درجه باشد و بعد مرکز خاج از مرکز عالم با جزای که نصف قطر خاج مرکز شمس
 درجه باشد ده درجه و سبست و سه دقیقه است و همین اجزای نصف قطر تداویر
 قمری درجه و دوازده دقیقه است و بعد مرکز خاج از مرکز عالم مرکز حل را
 سه درجه و سبست و نه دقیقه است و شتری را دو درجه و چهل و هفت دقیقه است
 و مریخ را شش درجه و چهار دقیقه است زهره را پنجاه و دو دقیقه اما عطارد را بعد مرکز
 خاج از مرکز بیک قمرانیت نباش است که بعد مرکز خاج از مرکز زمین
 سه درجه است و همچنین بعد مرکز زمین از مرکز معدل المیسر بعد مرکز معدل المیسر از مرکز عالم
 سه درجه است و درجه اندکی نیز مرکز خاج را گرد مرکز خود خریدید بدین ماری که از مرکز زمین
 خاج خوانند پس لازم می آید که مرکز خاج را دور یکبار بر مرکز معدل المیسر بکشند و
 خاج بعد مرکز از مرکز عالم سه درجه شود و یکبار در مرکز معدل المیسر شود و در خاج بعد از مرکز
 عالم نه درجه شود و در سایر احوال میان سه درجه نه درجه باشد و جمیع اتفاق در که بیان کردیم

२५

با جزائست که نصف قطر حامل آن اجزاء شصت درجه باشد پس اجزای نصف قطر تدویر منزل
 شش درجه پنجاه و یک دقیقه است و ستری را باز ده درجه و چهل دقیقه است و ستری را
 چهل و سه درجه و ده دقیقه است و ستری را سی و نه درجه و چهل و یک دقیقه است و عطار در است
 و دو درجه و سی دقیقه است و جمع این مقادیر که مذکور شد حسب ما است بعضی فوق ما
 سابق است بعضی مخالف **فصل دوم** در احوالی که کوکب عارض شود در عرض شمس
 بیع عرض بود زیرا که منطقه مثل او خارج از اجزای سبق ذکر یافته بود و در سطح منطقه البروج نه
 و باقی کوکب از منطقه البروج گاهی به شمال میل کند و گاهی بخوب جهت آنکه مناطق حوامل
 ایشان متقاطع فلک البروج است بر دو نقطه که آن دو نقطه را جزو هرین گویند و علویه و یکی
 نقطه را که چون مرکز تدویر کوکب گذرد و سما شود از منطقه البروج آنرا راس گویند آن گیرند
 و در سنین تعریف راس مذکور بود و آنرا که در بنا بر نکته که درین دی معلوم خواهد شد که نیمه راس
 عقد بود که چون مرکز تدویر گذرد و در بروج متوجه شود راس عطار و عقد بود که چون گذرد و در
 شود و در یک مقابل راس و دایری که سطح فلک علو حادث شود از توهم قطع مناطق حوامل که
 عالم را افلاک مائل گویند و عایت این میل مقرر راجع درجه است و راس و درجه نیم و شمس را یک
 و نیم و مریخ را یک درجه و ثلث و زهره را سس درجه عطار در رابع درجه است و این میل
 در قمر و علویه ثابت است و در سنین ثابت است بلکه فلک مائل منطبق می شود بر سطح

۱۹
 از فلک البروج و افلاک افلاک
 برین دو را با جاز است و این
 سینه حال با هم عمل
 در دو جهت شمال
 این ان گاهی در منطقه
 البروج است و گاهی از
 شمال آن با جنوب آن
 عمل اصلی

این فی اکت ۱۳ م
 بهر آنکه در این زمان که این حادثه
 در فلك البروج در وقتیکه مرکز تدویر غلیسین یکی از دو نقطه جوزهرین میرسد و چون مرکز
 تدویر از جوزهرین میگذرد میل میکند نصف فلك مایل آن نصفی که مرکز تدویر در وقت
 انا نگاهه را بجانب شمال و عطار در اوج جانب جنوب این میل متراید میشود تا انا نگاهه که مرکز تدویر
 بنصف مایلین العقدین رسد و آنجا غایت میل باشد و بعد از آن میل متناقص میشود
 تا انا نگاهه که فلك مایل باز منطبق شود بر منطقه البروج و مرکز تدویر بجزویر دیگر رسد بعد از آن
 حال اول عود میکند و از آنجا که گفتیم لازم می آید که مرکز تدویر بجزویر همیشه شمالی باشد
 و مرکز تدویر عطار و جنوبی از فلك البروج باشد و قمر را بجزویرین یک عرض نیست زیرا که
 مناطق مایل و حامل و تدویر او بر سه در یک سطح اند و متخیره را عرض دیگر است
 و آنجا نیست که قطر مار بزرده و حوض اینها در سطح مایل نیست اما در علویه مگر در وقت که مرکز
 تدویر در یکی از دو نقطه پس و ذنب باشد و چون مرکز تدویر از پس گذرد و ذروه میل بخوبی
 کند از سطح مایل و حوض میل شمال کند از سطح مایل و این میل تراید میشود تا انا نگاهه که
 مرکز تدویر بنصف مایلین العقدین رسد و آنجا غایت میل باشد و بعد از آن میل متناقص
 میشود و وقتیکه مرکز تدویر بذنب رسد و درین حال قطر تدویر باز در سطح مایل در آید و چون
 مرکز تدویر از ذنب گذرد و ذروه میل میکند شمال از سطح مایل و حوض جنوب بخوبی متراید
 میشود تا انا نگاهه که مرکز تدویر بنصف مایلین العقدین رسد و بعد از آن متناقص میشود تا انا نگاهه

که این کلمات این حادثه
 فی مقرر است ۱۳ م
 پس کوکب در سطح
 حال است و میل حامل از منطقه
 مایل شود ۱۳ م عبد الحی

[illegible]

خبر

مختلف اندیش و
طرح

حاج میرزا یحییٰ خان

مجلس شورای اسلامی

و این دو

مجلس

جلائف ان و غا

فصل فی بیان

میں نے

در این کتاب

تاریخ

مرکز تدویر بار پس رسد و قطر تدویر باز در سطح مایل در آید بعد از آن حالت اول
عود میکند و از آنجا که تقم لازم می آید که ذروه همیشه از مایل در جانب منطقه البروج باشد
حضیض در خلاف آن جانب اما در سفلیین مگر در وقتی که مرکز تدویر در منصف بین العقیدین
باشد و آنجا اوج و حضیض سفلیین است و چون مرکز تدویر از اوج گذرد ذروه میل کند
اما زهره را بشمال و اما عطارد را بجنوب میل حضیض بخلاف این بود و این تسلسل
میشود تا آنگاه که مرکز تدویر بقعده رسد و آنجا غایت میل قطر مار بذر ذروه و حضیض
بعد از آن میل متناقص میشود تا وقتی که مرکز تدویر بحضیض رسد و قطر تدویر باز
شود بر سطح مایل و بعد از آن ذروه میل کند اما زهره را بجنوب و اما عطارد را بشمال متمایل
و شود تا آنگاه که مرکز تدویر باوج رسد و حالت اولی عود کند و این عرض را میل
ذروه و حضیض گویند و غایت این میل مرکز را نشانی درجه است و مرجع را ذروه
یعنی بعد از ذروه و حضیض از سطح مایل
و هیئت دقیقه است و زهره را دو درجه و نیم عطارد را سه درجه و ربع و جبر است و علویه را
بیشتری را دو درجه و نیم و قیاس در صد قدیم دو درجه و نیم
غیر آنچه ذکر کردیم عرض دیگر بود اما سفلیین را عرض دیگر است و آن چنانست که قطر
ببعدین او طین این دو که مقاطع قطر مار بذر ذروه و حضیض است بر قوایم در
سطح فلک مایل نبود مگر وقتی که مرکز تدویر سفلیین در یک از دو نقطه رأس و ذنب باشد
و چون مرکز تدویر سفلیین از رأس گذرد طرف متاخر در طلوع از قین قطره

در عطفه
و در عطفه
و در عطفه

میشود و ما را

سید

و درین چنین
و ابتدا در

میں ازراحد العقیدہ

سیدنا

۲۲

صفتی

১৭৬৩

سکون و خوشحالی
و در محله
بازار زنده

این دو عقده که

人

دو مہینے فروری
کے قضا

بعضی در زمانه ی که
شمال در غمره
به بعلبک

الحمد لله

در غایت
مذکور در سطح

وہ حضرت علیؓ سے
میل بہت دور

علم
مستفاد

منطقة الشرق
دور عطارو

بوجود حقیقی

[illegible]

در روز چهارم

نظم البروج

محبوب
الکرم
محبوبی

سابقیت و این احوال
 داره میگه منم دی منطقه
 نقیضه مدیوم غماز
 مدیوم که مقدار از
 در این منطقه
 زادیست که از این
 مدیوم حاصل هم که
 میشود اگر زادی هم که
 میشود مقدار آن که
 اعتبار کنند مقدار
 خواهد بود الا که مدیوم
 از این بیخون
 مدیوم

از این مؤلفان

نظم الحرف الموحى

الحزب
قوى

[illegible]

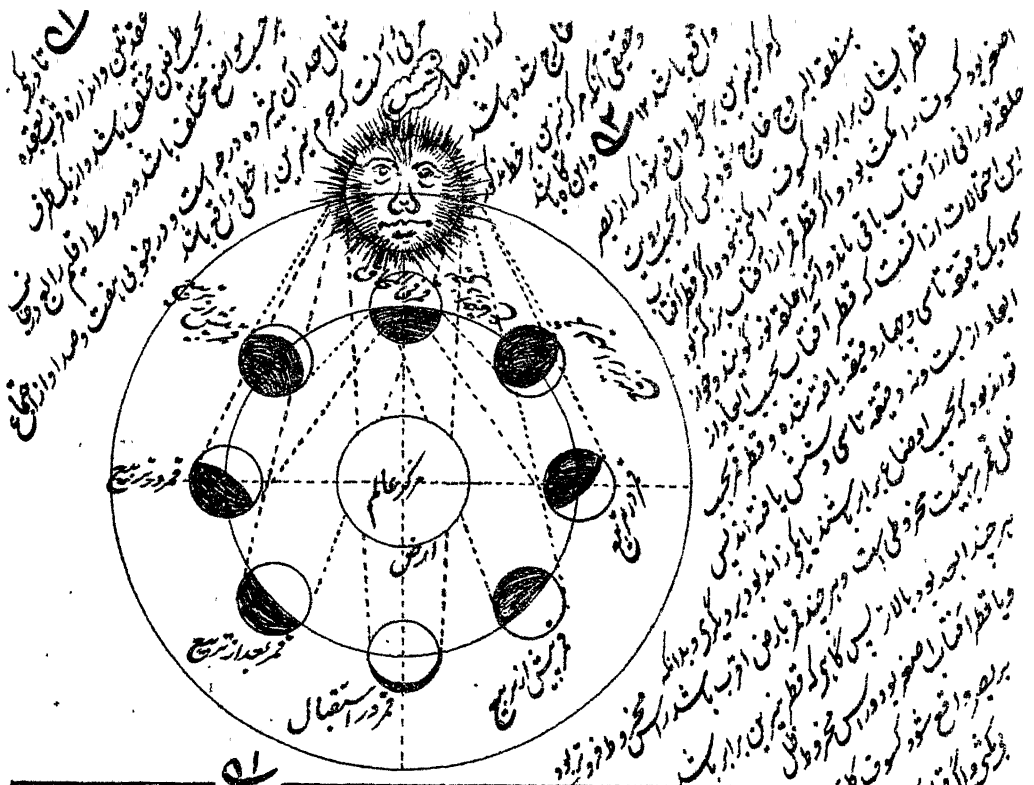
و ارتفاع مرئی کو کُوب بقدراين زاويه از ارتفاع حقيقي کمتر ميشود و اين قوتی است که
 کوکب سمت الارس نباشد که اگر سمت الارس باشد و خط بر یکدیگر منطبق میشوند و هر
 که کوکب سمت الارس دورتر و باقی حسی نزدیکتر باشد اختلاف منظر بیشتر باشد
 و غایتش قوتی بود که کوکب افقی حسی بود چون دو دائره عرض گذاریم یکی بموضع حقيقي
 کوکب انظر خطی بود که از مرکز عالم بمرکز کوکب شته منتهی شده باشد سطح فلک اعلی
 و دیگر بموضع مرئی کوکب انظر خطی بود که از مرکز عالم بموازاات خطی که از موضع ناظر
 بمرکز کوکب گذر و بیرون آمده منتهی شود سطح فلک اعلی گاه باشد که این هر دو دائره
 ارض بر یکدیگر منطبق شوند و آن قوتی بود که کوکب بر دائره وسط السماء رویت باشد
 و درین حالت کوکب را اختلاف در طول نبود و موضع مرئی کوکب طول بعینه حقيقي
 کوکب بود و در طول و آنچه از دائره عرض میان موضع مرئی و موضع حقيقي باشد و آن
 درین حال بعینه اختلاف منظر است آنرا اختلاف عرض گویند و گاه باشد که این هر دو
 متقاطع شوند و فلک البروج را هر یک بر نقطه دیگر تقاطع کنند و درین حال موضع مرئی
 کوکب طول غیر موضع حقيقي کوکب بود و در طول و قوسی از منطقه البروج که میان این
 دو دائره عرضیه باشد آنرا اختلاف طول گویند و عرض مرئی گاه باشد که مساوی
 عرض حقيقي بود و درین حال کوکب اختلاف عرض نبود و گاه باشد که زیاده از عرض حقيقي

منصفی
۱۲
۱۳
۱۴
۱۵
۱۶
۱۷
۱۸
۱۹
۲۰
۲۱
۲۲
۲۳
۲۴
۲۵
۲۶
۲۷
۲۸
۲۹
۳۰
۳۱
۳۲
۳۳
۳۴
۳۵
۳۶
۳۷
۳۸
۳۹
۴۰
۴۱
۴۲
۴۳
۴۴
۴۵
۴۶
۴۷
۴۸
۴۹
۵۰
۵۱
۵۲
۵۳
۵۴
۵۵
۵۶
۵۷
۵۸
۵۹
۶۰
۶۱
۶۲
۶۳
۶۴
۶۵
۶۶
۶۷
۶۸
۶۹
۷۰
۷۱
۷۲
۷۳
۷۴
۷۵
۷۶
۷۷
۷۸
۷۹
۸۰
۸۱
۸۲
۸۳
۸۴
۸۵
۸۶
۸۷
۸۸
۸۹
۹۰
۹۱
۹۲
۹۳
۹۴
۹۵
۹۶
۹۷
۹۸
۹۹
۱۰۰

بود و گاه باشد که کمتر از عرض حقیقی بود و هر یک ازین زیادتی و کمی را اختلاف عرض گویند
و گاه چنان اتفاق افتد که کوکب بر منطقه البروج باشد و منطقه البروج به سمت راست
گذاشته باشد در خیال کوکب اختلاف عرض نبود و اختلاف منظر بعینه اختلاف
طول باشد فصل چهارم در بیان احوال که عارض میشود کوکب در اوضاع
که نسبت با یکدیگر دارند از انجمه احوالی است که قمر اقباس عرض میشود و آن
چنان است که قمر جزو کثیف صیقلی است و از مقابله آفتاب کسب میکند و چون قمر
کرمیت و از آفتاب خردتر همیشه قریب بیک نیمه او که مواج شمس است مضی بود
و قریب بیک نیمه او منظم و در اجتماع نیمه منظم و بطرف ما بود و از صنوء او هیچ نماند
و این حال را محاق گویند و چون از اجتماع گذرد و دوازده درجه تقریباً از آفتاب
دور شود قدری از نصف مضی نمایان شود و از اهلال گویند و تا میرود و مقدر امری
از نصف مضی زیاده میشود تا چون بمقابله آفتاب رسد نصفی مضی تمام موجه شود
و آنرا بدر گویند و چون از مقابل گذرد قدری از نصف مضی نمایان شود و تا محاق رود
بنابر آنکه گویا مبادرت میکند در طبع و غروب آفتاب ۱۲
مقدار امری از نصف مضی کم میشود تا چون باز با اجتماع رسد از نصف مضی هیچ
نماند و نصف منظم تمام موجه باشد و محاق شود و بعد از آن حالت
عود کند و ازین صورت تصور این اوضاع آسان شود صورتش اینست

و گاه چنان اتفاق افتد که کوکب بر منطقه البروج باشد و منطقه البروج به سمت راست
گذاشته باشد در خیال کوکب اختلاف عرض نبود و اختلاف منظر بعینه اختلاف
طول باشد فصل چهارم در بیان احوال که عارض میشود کوکب در اوضاع
که نسبت با یکدیگر دارند از انجمه احوالی است که قمر اقباس عرض میشود و آن
چنان است که قمر جزو کثیف صیقلی است و از مقابله آفتاب کسب میکند و چون قمر
کرمیت و از آفتاب خردتر همیشه قریب بیک نیمه او که مواج شمس است مضی بود
و قریب بیک نیمه او منظم و در اجتماع نیمه منظم و بطرف ما بود و از صنوء او هیچ نماند
و این حال را محاق گویند و چون از اجتماع گذرد و دوازده درجه تقریباً از آفتاب
دور شود قدری از نصف مضی نمایان شود و از اهلال گویند و تا میرود و مقدر امری
از نصف مضی زیاده میشود تا چون بمقابله آفتاب رسد نصفی مضی تمام موجه شود
و آنرا بدر گویند و چون از مقابل گذرد قدری از نصف مضی نمایان شود و تا محاق رود
بنابر آنکه گویا مبادرت میکند در طبع و غروب آفتاب ۱۲
مقدار امری از نصف مضی کم میشود تا چون باز با اجتماع رسد از نصف مضی هیچ
نماند و نصف منظم تمام موجه باشد و محاق شود و بعد از آن حالت
عود کند و ازین صورت تصور این اوضاع آسان شود صورتش اینست

منصفی
۱۲
۱۳
۱۴
۱۵
۱۶
۱۷
۱۸
۱۹
۲۰
۲۱
۲۲
۲۳
۲۴
۲۵
۲۶
۲۷
۲۸
۲۹
۳۰
۳۱
۳۲
۳۳
۳۴
۳۵
۳۶
۳۷
۳۸
۳۹
۴۰
۴۱
۴۲
۴۳
۴۴
۴۵
۴۶
۴۷
۴۸
۴۹
۵۰
۵۱
۵۲
۵۳
۵۴
۵۵
۵۶
۵۷
۵۸
۵۹
۶۰
۶۱
۶۲
۶۳
۶۴
۶۵
۶۶
۶۷
۶۸
۶۹
۷۰
۷۱
۷۲
۷۳
۷۴
۷۵
۷۶
۷۷
۷۸
۷۹
۸۰
۸۱
۸۲
۸۳
۸۴
۸۵
۸۶
۸۷
۸۸
۸۹
۹۰
۹۱
۹۲
۹۳
۹۴
۹۵
۹۶
۹۷
۹۸
۹۹
۱۰۰



و اگر اجتماع در حوالی یکے از دو عقده رسن یا ذنب واقع شود قمر میان بصرو آفتاب
حائل شود و روی آفتاب بپوشد و این حال را کسوف و گرفتگی آفتاب گویند گاه
تمامی پوشد چنانچه از آفتاب هیچ نماید و آنرا کسوف کلی گویند و گاه پاره
از او پوشد و این را کسوف جزوی گویند و نیزگی که بر روی آفتاب نماید آن
زنک یا باشد و اول گرفتگی از جانب غربی آفتاب پیدا شود و از همین جانب ابتدا
انحلا باشد و اگر استقبالی در حوالی یکے از دو عقده واقع شود زمین میان ماه و آفتاب
حائل شود و مانع آید از وصول ضوء آفتاب بآه پس ماه بزرگ اصلی خود نماید و این
خسوف و گرفتگی ماه گویند و خسوف نیز گاه کلی باشد و گاه جزوی و خسوف و انحلا
هر دو از جانب شرقی ماه پیدا شود و عکس کسوف و خسوف کسوف و خسوف از این شکل آیند

[illegible]

۱۳۴۲
 کتبت در شب ۱۲
 بیاد آوردم از آقای
 است از جانب
 میبوی شد ۱۳
 آنت که از آن
 بگذرد و خوش
 میبوی شد ۱۴

در این مذهب و بعد از آن بود که آنها را باز زده ساعت بود و در بعضی محال و دیگر هیچ و بطبعه و این را بعد از شش روز از قصه ملا و در شرک و میبندند و چنانکه ایشان حدیثی که شاعر فرغانه و گویند و خود را خود و بجز شتران می دانند و میسوزند و میگویند که این را در این مذهب است و بعد از آن بود که

و مبداء قلیم اول نزد جمہور آنجا بود کہ در ازی روز دوازده ساعت و نصف و ربع
ساعتی بود و عرض بلد آنجا بود دوازده درجہ و دثلث باشد و از خط استوا تا آنجا
بجہت کمی عمارت داخل اقلیم انداشتند و بعضی آنرا داخل اقلیم دارند و مبداء
اقلیم اول باتفاق آنجا بود کہ نہار طول سیزده ساعت باشد و عرض شانزده درجہ
و نصف و ثمن و مبداء قلیم دوم آنجا بود کہ نہار طول سیزده ساعت و ربع بود
و عرض بیست درجہ و ربع و مبداء قلیم سوم آنجا بود کہ نہار سیزده ساعت
و نصف و ربع باشد و عرض بیست و ہفت درجہ و نیم و مبداء قلیم چہارم آنجا بود
کہ نہار چہارہ ساعت و ربع ساعت باشد و عرض سی و ستہ درجہ و نصف و ثمن
و مبداء قلیم پنجم آنجا بود کہ نہار چہارہ ساعت و نصف و ربع باشد و عرض سی و
درجہ الا عشرہ درجہ و مبداء قلیم ششم آنجا بود کہ نہار پانزدہ ساعت و ربع باشد
و عرض چہل و ستہ درجہ و ثمن و مبداء قلیم ہفتم جایی بود کہ نہار پانزدہ ساعت
و نصف و ربع باشد و عرض چہل و ہفت درجہ و خمس و سطرش جایی بود کہ نہار شانزدہ
ساعت باشد و عرض چہل و ہشت درجہ و نصف و ربع و ثمن و آخرش نزد جمہور
جایی بود کہ نہار شانزدہ ساعت و ربع باشد و عرض پنجاہ و ستہ درجہ و آنجا
تا نہایت بجہت کمی عمارت داخل اقلیم گیرند و بعضی در اقلیم داخل دارند و آخر

۱۷ خنجر و ملا و دو بوسه و دو ان
 مغرب تا که سعدان در بیست و پنج
 نیز تا محیط غریب از محمد علی
 و در پیش آنجا که بنابر طول
 ۱۸ نیزه ساعت و نصف بود و
 بست و چهار و نصف و ستره این
 تعلیم و در میان بیست و پنج
 و میان و خنجر و ساعت و میان
 طاقت تا سبب و میان این
 افروخته پس بهلا در میان محیط
 و در پیش آنجا که بنابر طول
 ۱۹ و در میان ساعت بود
 و در آن وقت که در میان
 زمین چمن و گداز و در پیش
 چین و در میان ساعت بود
 و میان از ساعت و در میان
 و سیستان و کرمان و فارس
 و جهانبان و در میان ساعت
 بعد از آنکه در میان ساعت
 و در میان ساعت و در میان
 تا محیط غریب از محمد علی
 ۲۰ و در میان ساعت بود
 و در میان ساعت و در میان
 و در میان ساعت و در میان

[illegible]

صفحه ۴۴
تصحیح

در غیر اقلیم اول در آخر و در وسط معلوم
از معرفت اول و آخر و در وسط معلوم
توان نمود چون اول و آخر و در وسط معلوم
مختلف فیه است تعیین در سلاطین
مناسب است و این اقلیم مبتدی
میشود از مشرق و میگذرد در شمال بلاد
یا جوج و یا جوج و بعضی در شمال بلاد
آن محمود از آنک و بعضی در شمال بلاد
پس بخار و در سوس اندی چون خوش
میشود در خط و در اقلیم اول است
که است و می نهد و در اقلیم اول است
در دوم است و می نهد و در اقلیم اول است
بهر است و می نهد و در اقلیم اول است
دشهرت و در اقلیم اول است
در سوم و در اقلیم اول است

در غیر اقلیم اول در آخر و در وسط معلوم
از معرفت اول و آخر و در وسط معلوم
توان نمود چون اول و آخر و در وسط معلوم
مختلف فیه است تعیین در سلاطین
مناسب است و این اقلیم مبتدی
میشود از مشرق و میگذرد در شمال بلاد
یا جوج و یا جوج و بعضی در شمال بلاد
آن محمود از آنک و بعضی در شمال بلاد
پس بخار و در سوس اندی چون خوش
میشود در خط و در اقلیم اول است
که است و می نهد و در اقلیم اول است
در دوم است و می نهد و در اقلیم اول است
بهر است و می نهد و در اقلیم اول است
دشهرت و در اقلیم اول است
در سوم و در اقلیم اول است

اقلیم سیم را از خرمات گیرند صورت اقلیم است

باب دوم در خواص خط استواء بر تقبه

که بر خط استواء بود و در هر معدل النهار است

رأس آن تقبه بگذرد و دو قطب معدل النهار
پس قطع کنند افق را بر زاویه قائمه ۱۲

بر افق بود و دایره افق حماله مدارات یومی را بدو نیمه کند یک نیمه ظاهر و یک نیمه خفی
معدل النهار بر اول سمت منطبق بود و دو قطب شمال جنوب بود ۱۲

و باین سبب روز و شب همیشه متساوی بود و جمعی گویند طلوع و غروب بود و فلک را
بقیاس بآن بقلع کره منتصبه کره مستقیم خوانند زیرا که دو فلک درین بقاع دولانی

باشد و منطقه البروج در شبان روزی دو بار سبب رأس گذر یک بار بوقت
اول حمل است رأس یک بار بوقت وصول اول میزان و درین دو وقت دو قطب

فلک البروج بر افق باشند و دایره ماره با قطب اربعه بر افق منطبق باشد و فلک البروج
و معدل النهار بر دو سطح افق قائم باشند و از اول حمل تا اول میزان اجزاء فلک البروج

همه از جانب شمالی است رأس گذرند و قطب شمالی فلک البروج تحت الارض بود و
فوق الارض چون قطب جنوبی بنایت ارتفاع رسد و آن بقدر میل کلی بود دایره

با قطب اربعه نصف النهار منطبق شود و غایت دوری فلک البروج از سمت الرأس
چندین اقطاب اربعه نصف النهار اند ۱۲

در موضع سرسره طان از جانب شمال هم بقدر میل کلی باشد و از اول میزان تا اول حمل
در موضع سرسره طان از جانب شمال هم بقدر میل کلی باشد و از اول میزان تا اول حمل

در موضع سرسره طان از جانب شمال هم بقدر میل کلی باشد و از اول میزان تا اول حمل
در موضع سرسره طان از جانب شمال هم بقدر میل کلی باشد و از اول میزان تا اول حمل

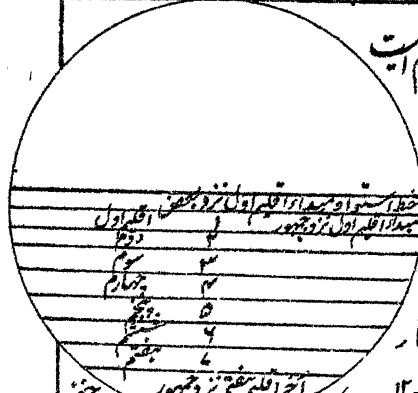
در موضع سرسره طان از جانب شمال هم بقدر میل کلی باشد و از اول میزان تا اول حمل
در موضع سرسره طان از جانب شمال هم بقدر میل کلی باشد و از اول میزان تا اول حمل

در موضع سرسره طان از جانب شمال هم بقدر میل کلی باشد و از اول میزان تا اول حمل
در موضع سرسره طان از جانب شمال هم بقدر میل کلی باشد و از اول میزان تا اول حمل

در موضع سرسره طان از جانب شمال هم بقدر میل کلی باشد و از اول میزان تا اول حمل
در موضع سرسره طان از جانب شمال هم بقدر میل کلی باشد و از اول میزان تا اول حمل

در موضع سرسره طان از جانب شمال هم بقدر میل کلی باشد و از اول میزان تا اول حمل
در موضع سرسره طان از جانب شمال هم بقدر میل کلی باشد و از اول میزان تا اول حمل

در موضع سرسره طان از جانب شمال هم بقدر میل کلی باشد و از اول میزان تا اول حمل
در موضع سرسره طان از جانب شمال هم بقدر میل کلی باشد و از اول میزان تا اول حمل



در موضع سرسره طان از جانب شمال هم بقدر میل کلی باشد و از اول میزان تا اول حمل

۱۰۰
 ۱۰۱
 ۱۰۲
 ۱۰۳
 ۱۰۴
 ۱۰۵
 ۱۰۶
 ۱۰۷
 ۱۰۸
 ۱۰۹
 ۱۱۰
 ۱۱۱
 ۱۱۲
 ۱۱۳
 ۱۱۴
 ۱۱۵
 ۱۱۶
 ۱۱۷
 ۱۱۸
 ۱۱۹
 ۱۲۰

مستادی البعد از منقلب چون آفتاب بیکر از ان دو نقطه رسد در نصف النهار
 آن روز هیچ شخص سایه نباشد و دو قطب فلک البروج بر افق باشد و مادام که
 چون آفتاب به سمت راس بود ۱۲ و در هر یک سوی است و اگر کسی نخواهد بود ۱۳
 آفتاب ان قوس بود از فلک البروج که میان او دو نقطه بود از جانب قطب
 آفتاب از سمت راس و جانب قطب ظاهر گذر و سایه نصف النهار در جانب
 افتد و قوس باقی از فلک البروج از سمت راس در جانب قطب خفی گذر و سایه
 چسبیده است آفتاب می افتد ۱۲
 در جانب قطب ظاهر افتد و دو قطب فلک البروج را طلوع و غروب بود و مادام که
 اول بر نصف النهار گذر دو قطب فلک البروج که در جانب قطب ظاهر بود تحت الارض بود
 و قطب دیگر فلک البروج فوق الارض و مادام که قوس دوم بر نصف النهار گذر و
 یعنی قطب فلک البروج که در جانب قطب ظاهر بود فوق الارض باشد و قطب دیگر تحت
 و ارتفاع آفتاب در نقصان و دو غایت بود و در جهت قطب ظاهر و آن ارتفاع بیشتر
 و دیگر در جهت قطب خفی و آن کمتر بود و مادام که دوم مدار منقلبی که در جهت قطب ظاهر
 به سمت راس گذر و مدار دیگر منقلب به سمت راس و ارتفاع آفتاب یک غایت بیش
 در غایت نقصان و در جانب زیاد و نبود و در جانب کم و نبود و در جانب قطب ظاهر بود
 الا آن روز که آفتاب در قطب ظاهر بود در آن روز هیچ شخص سایه نبود و یک
 قطب فلک البروج که در جانب قطب ظاهر بود ابدی الظهور بود و در دوره یکبار که

۱۰۰
 ۱۰۱
 ۱۰۲
 ۱۰۳
 ۱۰۴
 ۱۰۵
 ۱۰۶
 ۱۰۷
 ۱۰۸
 ۱۰۹
 ۱۱۰
 ۱۱۱
 ۱۱۲
 ۱۱۳
 ۱۱۴
 ۱۱۵
 ۱۱۶
 ۱۱۷
 ۱۱۸
 ۱۱۹
 ۱۲۰

۱۰۰
 ۱۰۱
 ۱۰۲
 ۱۰۳
 ۱۰۴
 ۱۰۵
 ۱۰۶
 ۱۰۷
 ۱۰۸
 ۱۰۹
 ۱۱۰
 ۱۱۱
 ۱۱۲
 ۱۱۳
 ۱۱۴
 ۱۱۵
 ۱۱۶
 ۱۱۷
 ۱۱۸
 ۱۱۹
 ۱۲۰

از حقیرین چنانکه مظهر بنیاد است از انفعاد و احکام که در پیشانی آن حکامان ترنومند و در انجمن عالی شهادت پس از اسما علیهم السلام عظمی مدار است ابوی الفهره و اخلا بود ۱۳

[illegible]

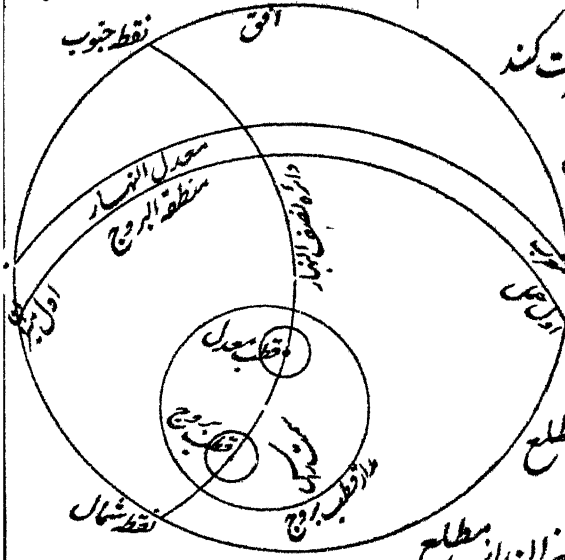
تمام عرض بلد باشد در جهت قطب خفی از سمت راس و دیگری آفل و آن بقدر
 و آن در آفاق شمالی ۱۲
 فصل عرض بلد بر تمام میل کلی باشد در جهت قطب ظاهر و قطب فلک البروج را نیز
 ارتفاع به دیکه اعلی و آن بقدر مجموع تمام عرض بلد و تمام میل کلی باشد و دیگر
 اسفل و آن بقدر فصل عرض بلد بر میل کلی باشد و قطب ظاهر فلک البروج بر قطب
 از دو طرف سمت راس بر نصف النهار بر دو ارتفاع متبادل باشد همچنین
 قطب خفی با منقلب خفی و ما جهت آسانی تصور طلوع و غروب معکوس افقی فرض
 کنیم که مبتدا و درجه شمالی بود در آن عرض و در بروج ابدی الظهور باشند و آن چو
 و سرطان بود و مدت بودن آفتاب درین بروج چهار طول بود و در بروج ابد
 و آن قوس جدی بود و مدت بودن آفتاب درین دو بروج میل طول بود و مدت
 که در مقابل جزا و سرطان واقع اند ۱۲
 برج باقی را طلوع و غروب بود چهار برج که منصف آن اول حمل بود معکوس
 و آن دو مدت و حمل و وقت است ۱۲
 طلوع کنند و مستوی غروب کنند و چهار برج دیگر که منصف آن اول میزان
 و آن سبط و اسد و میزان و عقرب است ۱۲
 باشد بر عکس یعنی مستوی طلوع کنند و معکوس غروب کنند پس در وقتیکه
 اول سرطان بر ارتفاع اعلی باشد در جای جنوب آن چهل و سه درجه و نیم بود
 و اول میزان بر مطلع اعتدال باشد و اول حمل مغرب اعتدال نصف ظاهر فاعلم
 و جانب جنوب با این مغرب مطلع اعتدال باشد و قطب فلک البروج بر ارتفاع

معدل است
 بقدر تمام میل کلی است زیرا که
 بقدر تمام خود در مقدار ارتفاع معدل تمام
 سطح البرج نیز ارتفاع معدل تمام
 عرض بلکوت و در قوت تمام از معدل
 تمام میل کلی است پس چون هم منفرجه شود
 مجموع ارتفاع قصه بر برج بود
 بقدر عرض بلکوت
 ارتفاع است و ارتفاع خط تمام بقدر
 میل کلی ارتفاع خط تمام
 ارتفاع و بقدر میل کلی ارتفاع
 عرض بلکوت بر میل کلی
 یعنی چون قطب ظاهر از
 قوت قطب ظاهر از ارتفاع میل شود
 قطب ظاهر از ارتفاع میل شود
 از طرف سمت اعلی
 بود خط ابتدا بل باشد
 در هر چند میل کلی است
 که از خط ابتدا بل باشد

۱۳۳۵
 ۱۳۳۶
 ۱۳۳۷
 ۱۳۳۸
 ۱۳۳۹
 ۱۳۴۰
 ۱۳۴۱
 ۱۳۴۲
 ۱۳۴۳
 ۱۳۴۴
 ۱۳۴۵
 ۱۳۴۶
 ۱۳۴۷
 ۱۳۴۸
 ۱۳۴۹
 ۱۳۵۰
 ۱۳۵۱
 ۱۳۵۲
 ۱۳۵۳
 ۱۳۵۴
 ۱۳۵۵
 ۱۳۵۶
 ۱۳۵۷
 ۱۳۵۸
 ۱۳۵۹
 ۱۳۶۰
 ۱۳۶۱
 ۱۳۶۲
 ۱۳۶۳
 ۱۳۶۴
 ۱۳۶۵
 ۱۳۶۶
 ۱۳۶۷
 ۱۳۶۸
 ۱۳۶۹
 ۱۳۷۰
 ۱۳۷۱
 ۱۳۷۲
 ۱۳۷۳
 ۱۳۷۴
 ۱۳۷۵
 ۱۳۷۶
 ۱۳۷۷
 ۱۳۷۸
 ۱۳۷۹
 ۱۳۸۰
 ۱۳۸۱
 ۱۳۸۲
 ۱۳۸۳
 ۱۳۸۴
 ۱۳۸۵
 ۱۳۸۶
 ۱۳۸۷
 ۱۳۸۸
 ۱۳۸۹
 ۱۳۹۰
 ۱۳۹۱
 ۱۳۹۲
 ۱۳۹۳
 ۱۳۹۴
 ۱۳۹۵
 ۱۳۹۶
 ۱۳۹۷
 ۱۳۹۸
 ۱۳۹۹
 ۱۴۰۰
 ۱۴۰۱
 ۱۴۰۲
 ۱۴۰۳
 ۱۴۰۴
 ۱۴۰۵
 ۱۴۰۶
 ۱۴۰۷
 ۱۴۰۸
 ۱۴۰۹
 ۱۴۱۰
 ۱۴۱۱
 ۱۴۱۲
 ۱۴۱۳
 ۱۴۱۴
 ۱۴۱۵
 ۱۴۱۶
 ۱۴۱۷
 ۱۴۱۸
 ۱۴۱۹
 ۱۴۲۰
 ۱۴۲۱
 ۱۴۲۲
 ۱۴۲۳
 ۱۴۲۴
 ۱۴۲۵
 ۱۴۲۶
 ۱۴۲۷
 ۱۴۲۸
 ۱۴۲۹
 ۱۴۳۰
 ۱۴۳۱
 ۱۴۳۲
 ۱۴۳۳
 ۱۴۳۴
 ۱۴۳۵
 ۱۴۳۶
 ۱۴۳۷
 ۱۴۳۸
 ۱۴۳۹
 ۱۴۴۰
 ۱۴۴۱
 ۱۴۴۲
 ۱۴۴۳
 ۱۴۴۴
 ۱۴۴۵
 ۱۴۴۶
 ۱۴۴۷
 ۱۴۴۸
 ۱۴۴۹
 ۱۴۵۰
 ۱۴۵۱
 ۱۴۵۲
 ۱۴۵۳
 ۱۴۵۴
 ۱۴۵۵
 ۱۴۵۶
 ۱۴۵۷
 ۱۴۵۸
 ۱۴۵۹
 ۱۴۶۰
 ۱۴۶۱
 ۱۴۶۲
 ۱۴۶۳
 ۱۴۶۴
 ۱۴۶۵
 ۱۴۶۶
 ۱۴۶۷
 ۱۴۶۸
 ۱۴۶۹
 ۱۴۷۰
 ۱۴۷۱
 ۱۴۷۲
 ۱۴۷۳
 ۱۴۷۴
 ۱۴۷۵
 ۱۴۷۶
 ۱۴۷۷
 ۱۴۷۸
 ۱۴۷۹
 ۱۴۸۰
 ۱۴۸۱
 ۱۴۸۲
 ۱۴۸۳
 ۱۴۸۴
 ۱۴۸۵
 ۱۴۸۶
 ۱۴۸۷
 ۱۴۸۸
 ۱۴۸۹
 ۱۴۹۰
 ۱۴۹۱
 ۱۴۹۲
 ۱۴۹۳
 ۱۴۹۴
 ۱۴۹۵
 ۱۴۹۶
 ۱۴۹۷
 ۱۴۹۸
 ۱۴۹۹
 ۱۵۰۰
 ۱۵۰۱
 ۱۵۰۲
 ۱۵۰۳
 ۱۵۰۴
 ۱۵۰۵
 ۱۵۰۶
 ۱۵۰۷
 ۱۵۰۸
 ۱۵۰۹
 ۱۵۱۰
 ۱۵۱۱
 ۱۵۱۲
 ۱۵۱۳
 ۱۵۱۴
 ۱۵۱۵
 ۱۵۱۶
 ۱۵۱۷
 ۱۵۱۸
 ۱۵۱۹
 ۱۵۲۰
 ۱۵۲۱
 ۱۵۲۲
 ۱۵۲۳
 ۱۵۲۴
 ۱۵۲۵
 ۱۵۲۶
 ۱۵۲۷
 ۱۵۲۸
 ۱۵۲۹
 ۱۵۳۰
 ۱۵۳۱
 ۱۵۳۲
 ۱۵۳۳
 ۱۵۳۴
 ۱۵۳۵
 ۱۵۳۶
 ۱۵۳۷
 ۱۵۳۸
 ۱۵۳۹
 ۱۵۴۰
 ۱۵۴۱
 ۱۵۴۲
 ۱۵۴۳
 ۱۵۴۴
 ۱۵۴۵
 ۱۵۴۶
 ۱۵۴۷
 ۱۵۴۸
 ۱۵۴۹
 ۱۵۵۰
 ۱۵۵۱
 ۱۵۵۲
 ۱۵۵۳
 ۱۵۵۴
 ۱۵۵۵
 ۱۵۵۶
 ۱۵۵۷
 ۱۵۵۸
 ۱۵۵۹
 ۱۵۶۰
 ۱۵۶۱
 ۱۵۶۲
 ۱۵۶۳
 ۱۵۶۴
 ۱۵۶۵
 ۱۵۶۶
 ۱۵۶۷
 ۱۵۶۸
 ۱۵۶۹
 ۱۵۷۰
 ۱۵۷۱
 ۱۵۷۲
 ۱۵۷۳
 ۱۵۷۴
 ۱۵۷۵
 ۱۵۷۶
 ۱۵۷۷
 ۱۵۷۸
 ۱۵۷۹
 ۱۵۸۰
 ۱۵۸۱
 ۱۵۸۲
 ۱۵۸۳
 ۱۵۸۴
 ۱۵۸۵
 ۱۵۸۶
 ۱۵۸۷
 ۱۵۸۸
 ۱۵۸۹
 ۱۵۹۰
 ۱۵۹۱
 ۱۵۹۲
 ۱۵۹۳
 ۱۵۹۴
 ۱۵۹۵
 ۱۵۹۶
 ۱۵۹۷
 ۱۵۹۸
 ۱۵۹۹
 ۱۶۰۰
 ۱۶۰۱
 ۱۶۰۲
 ۱۶۰۳
 ۱۶۰۴
 ۱۶۰۵
 ۱۶۰۶
 ۱۶۰۷
 ۱۶۰۸
 ۱۶۰۹
 ۱۶۱۰
 ۱۶۱۱
 ۱۶۱۲
 ۱۶۱۳
 ۱۶۱۴
 ۱۶۱۵
 ۱۶۱۶
 ۱۶۱۷
 ۱۶۱۸
 ۱۶۱۹
 ۱۶۲۰
 ۱۶۲۱
 ۱۶۲۲
 ۱۶۲۳
 ۱۶۲۴
 ۱۶۲۵
 ۱۶۲۶
 ۱۶۲۷
 ۱۶۲۸
 ۱۶۲۹
 ۱۶۳۰
 ۱۶۳۱
 ۱۶۳۲
 ۱۶۳۳
 ۱۶۳۴
 ۱۶۳۵
 ۱۶۳۶
 ۱۶۳۷
 ۱۶۳۸
 ۱۶۳۹
 ۱۶۴۰
 ۱۶۴۱
 ۱۶۴۲
 ۱۶۴۳
 ۱۶۴۴
 ۱۶۴۵
 ۱۶۴۶
 ۱۶۴۷
 ۱۶۴۸
 ۱۶۴۹

این فیض است که از قوت نور
 و نورانی است که در این عالم
 و این نورانی است که در این عالم
 و این نورانی است که در این عالم

اسفل بود و آن چهل و شش درجه و نیم باشد و آن وقت نیست فلک شمس که باشد



چون ب حرکت اول حرکت کند

اجزای میزان عقرب

مستوی طلوع کنند

و اجزای حمل و نور مستوی

غروب کنند چنانکه مطلع

هر جزوی از اجزای میزان از مطلع

اعتدال دورتر و جنوب نزدیکتر میشود از مطلع هر جزوی که پیش از وی باشد

و مغیب هر جزوی از اجزای حمل از مغیب اعتدال دورتر و شمال نزدیکتر میشود از

مغیب هر جزوی که پیش از وی باشد و هم برین ترتیب اجزای عقرب و نور

در سعه مشرق از جانب جنوب سعه مغرب از جانب شمال محو فرایده تا چون

نوبت طلوع باول قوس رسد نوبت سعه مشرق بنقطه جنوب رسد و اول

قوس ماس نقطه جنوب شود و طلوع نکند و چون نوبت غروب باول قوس رسد

نوبت سعه مشرق بنقطه شمال رسد و اول قوس ماس نقطه شمال شود و غروب

نکند و وضع قوس البروج چنان بود که نیمه نظا هر ازا اول قوس تا ااول قوس

مستوی کرده است و این سعه است طلوع
 و این سعه است که در این سعه
 و این سعه است که در این سعه

مستوی کرده است و این سعه است طلوع

مستوی کرده است و این سعه است طلوع

مستوی کرده است و این سعه است طلوع

مستوی کرده است و این سعه است طلوع

مستوی کرده است و این سعه است طلوع

مستوی کرده است و این سعه است طلوع

مستوی کرده است و این سعه است طلوع

مستوی کرده است و این سعه است طلوع

مستوی کرده است و این سعه است طلوع

مستوی کرده است و این سعه است طلوع

مستوی کرده است و این سعه است طلوع

مستوی کرده است و این سعه است طلوع

مستوی کرده است و این سعه است طلوع

این فیض است که از قوت نور
 و نورانی است که در این عالم
 و این نورانی است که در این عالم
 و این نورانی است که در این عالم

در جانب مغرب بود و از نقطه شمال تا نقطه جنوب قطب فلک البروج بردار اول
 سمت باشد از جانب مشرق و وضع فلک برین شکل باشد نقطه جنوب
 و بعد از آن چون حرکت کند اول جوزا
 از نقطه شمال از افق بلند شود و در جانب
 مشرق آید و اول قوس که فلک مغرب
 نقطه جنوب از افق فرو شود و در
 جانب غرب آید و قوسی از نور که باول جوزا
 پیوسته بود از افق بر آمدن گیر و معکوس یعنی آخر برج
 پیش از درجه بیت و نهم و درجه بیت و نهم پیش از درجه بیت و ششم تا تمام نور
 طلوع کند و بعد از آن حین ترتیب اجزاء حمل نیز طلوع کند و هر جزء از اجزائی
 این دو برج که طلوع کنند مطلع او و از نقطه شمال دور تر و مطلع اعتدال نزدیکتر
 شود از مطلع جزوی که پیش از طلوع کرده باشد و هر جزوی که طلوع کند نظیر او
 از اجزای عقرب میزان غروب کند و مغرب جزوی نقطه جنوب دور تر و مغرب اعتدال
 نزدیکتر شود از مغرب جزوی که پیش از غروب کرده باشد تا تمامی نور حمل از نور
 که میان شمال و مشرق باشد بر آید و تمامی عقرب میزان در ربع که میان جنوب



این برج از طلوع تا غروب در ۱۳
 انبساط پیدا کند و در ۱۳
 که مطلع او از نقطه شمال
 که مطلع اول جوزا بود ۱۳
 عجیب العلی

این قوس مشرق
 از قوس طلوع دور شود و صفت
 مغرب آخر عقرب میزان باشد
 مولی و قدیر العلی بی‌پایه

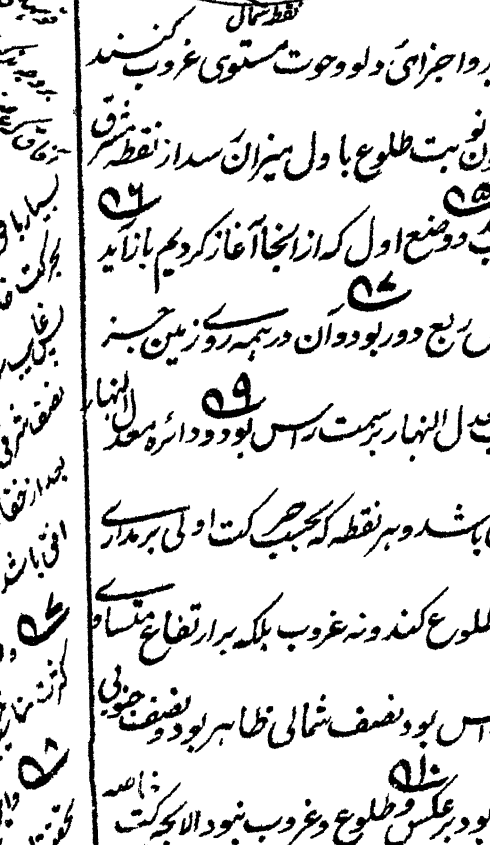
که میان شمال و مشرق باشد بر آید و تمامی عقرب میزان در ربع که میان جنوب

طرح میگذرد ۱۲ مصر
کلیه این خبر آن آقا و سرسبز
بسیار از آن نام بیخ شال را
نفرینان عجب الحلی
تو که در ۱۳

این غروب درجه ای که از این منتهی به عنوان نصف شمال یا جنوب نوبت طلوع باول و کور
ساعت جنوب نمودن باید و نوبت غروب باول اسد و شمال شود
و فرو نشود و نصف فلک از البروج از اول دوتا اول اسد در جانب شرق

Figure 1

دود و الاغیاء
در معانی و اشیاء
الطبیعیات
جمع احادیث



بود از نقطه جنوب تا نقطه شمال و قطب ظاهر
 ۱۰۰
 مغرب در آن وقت بهیئت فلک بین کل
 بعد از آن بجهت اولی اسد از نقطه
 ۱۰۱
 شمال برجهنود در جانب مشرق بلند شود
 و اجزاء اسد و سنبله مستوی طلوع کنند
 ۱۰۲
 از بعد که میان شمال و مشرق باشد
 از افق فرو نشود و در جانب مغرب آب
 ۱۰۳
 درجی که میان جنوب و مغرب باشد تا چوب
 طلوع و اول حمل از نقطه مغرب غروب کنند
 ۱۰۴
 باب پنجم در خواص موعینی که عرض
 دو نقطه نتواند بود درین دو موضع قطب مع
 بر افق منطبق باشد و در فلک حوی
 موازی معدل النهار حرکت میکند
 کرد و سر میگردد و اگر قطب شمالی بر سمت
 ۱۰۵
 صغری و اگر قطب جنوبی بر سمت
 ۱۰۶
 بود و اگر در موضع شمال
 ۱۰۷
 بود و اگر در موضع جنوب

در مقدار سوم از جبهه شمالی تا مرکز زمین
از آن محل که در جبهه شمالی است تا مرکز زمین
در مقدار دوم از جبهه شمالی تا مرکز زمین
از آن محل که در جبهه شمالی است تا مرکز زمین

پس هر کوب که بکرت خاصه خود از جهت شمال معدل النهار بجهت جنوب یا از جهت
جنوب بجهت شمال آید طلوع کند یا غروب چون بر معدل النهار بود بر افق بود و وقت
در یک نیمه سال که در بر جبهه شمالی بود در افق که قطب شمالی برست بر فوق الارض شد
و در دیگر نیمه تحت الارض و در افق که قطب جنوبی برست بر اس بود بر شیبان بود
یکسال بود یک نیمه روز و یک نیمه شب بعد از آن در نصف بطی تر و در نصفی سرعتر باشد
میان روز و شب تفاوت باشد و آن تقریباً هفت شبانه روز بود در این اقلی شرق
از مغرب متمیز نبود و در همه جهات شاید که کوب طلوع کند و غروب کند و نصف النهار
نبود بلکه در همه جهات بغایت ارتفاع شاید که برسد و غایت ارتفاع افتاب
بقدر میل کلی باشد **باب ششم** در بیان مطالع بروج مطالع قوسی بود
از معدل که با قوسی از منطقه البروج طلوع کند و این قوس بروج را در جبهه
و طول کوبی و مغارب قوسی بود از معدل که با قوسی از بروج غروب کند و در خط
بزرگ بود و در این میل که یکی افق بود منحصر شوند یعنی آنچه در میان دو دایره میل بود از
معدل مطالع بود از بروج که در میان این دو دایره میل افتد و مطالع خط
از آن نالک مستقیم و مطالع که منتصبه گویند و در آفاق مائله منحصر شوند میان افق
و خطی که باور قوس از بروج گذرد و هماس عظم دایره ابدی الظهور شود و در خط استوا

در مقدار اول از جبهه شمالی تا مرکز زمین
از آن محل که در جبهه شمالی است تا مرکز زمین
در مقدار دوم از جبهه شمالی تا مرکز زمین
از آن محل که در جبهه شمالی است تا مرکز زمین
در مقدار سوم از جبهه شمالی تا مرکز زمین
از آن محل که در جبهه شمالی است تا مرکز زمین
در مقدار چهارم از جبهه شمالی تا مرکز زمین
از آن محل که در جبهه شمالی است تا مرکز زمین

در این کتاب که در جبهه شمالی است تا مرکز زمین

در این کتاب که در جبهه شمالی است تا مرکز زمین
در این کتاب که در جبهه شمالی است تا مرکز زمین
در این کتاب که در جبهه شمالی است تا مرکز زمین
در این کتاب که در جبهه شمالی است تا مرکز زمین

یا عدم العرض بود درجه کوکب بعینها درجه قمر باشد والا هر یک نقطه دیگر باشند
 از فلک البروج و قوس مانعها را اختلاف قمر گویند پس اگر درجه کوکب نصفی بود که
 از منقلب ظاهر است تا منقلب خفی پیش از کوکب بنصف النهار رسد اگر عرض جانب
 قطب خفیه باشد اگر درجه کوکب نصفی دیگر بود بعکس این باشد یعنی بعد از کوکب بنصف
 النهار رسد اگر عرض کوکب جانب قطب ظاهر باشد پیش از کوکب بنصف النهار رسد
 اگر عرض کوکب جانب دیگر باشد و درجه طلوع و درجه رگوبند از فلک البروج
 که با کوکب بهم طلوع کند و درجه غروب که با کوکب بهم غروب کند
 و حکم درجه طلوع و غروب در خط استوا بعینه حکم درجه قمر باشد و تفاوت اما در
 خط استوا در افق که عرض زیاد از میل کلی باشد کوکب پیش از درجه طلوع
 کند و بعد از درجه طلوع غروب کند اگر عرض کوکب جهت قطب ظاهر باشد و بعکس
 اگر عرض کوکب جانب قطب خفی باشد یعنی بعد از درجه طلوع کند و پیش از درجه
 غروب کند و در افق که عرض مساوی میل کلی باشد حکم طلوع و غروب همین است
 بعینه چه آنکه کوکب اگر در اعتدال باشد که چون از او گذرد در جانب قطب خفی
 شود ^{سواء کان شمالي او جنوبيا} یا درجه طلوع کند و اگر در اعتدال دیگر باشد یا درجه طلوع بهم غروب
 و در باقی آفاق مایله منطقه البروج بدو نقطه که بعد بر یک اعتدال که چون

در هر یک از این دو نقطه که در خط استوا باشد و در هر یک از این دو نقطه که در خط استوا باشد و در هر یک از این دو نقطه که در خط استوا باشد

در هر یک از این دو نقطه که در خط استوا باشد و در هر یک از این دو نقطه که در خط استوا باشد و در هر یک از این دو نقطه که در خط استوا باشد

نموده که در این اختلاف و در هر یک از این دو نقطه که در خط استوا باشد و در هر یک از این دو نقطه که در خط استوا باشد و در هر یک از این دو نقطه که در خط استوا باشد

نصف باشد از نصف النهار و در هر یک از این دو نقطه که در خط استوا باشد و در هر یک از این دو نقطه که در خط استوا باشد و در هر یک از این دو نقطه که در خط استوا باشد

از گذرد در جانب قطب خفی شود چون بعد نقطه بود که سمت راس گذرد از
 منقلب ظاهر بدو قطعه مختلف منقسم شود یکی صغری بر منصفش اعتدال مذکور بود و دیگر
 در جانب هر جانب منقلب ظاهر بدو قطعه مختلف منقسم شود یکی صغری بر منصفش اعتدال مذکور بود و دیگر
 عظمی بر منصفش اعتدال دیگر بود پس اگر درجه کوکب نصفیتین باشد کوکب با درجه
 با هم طلوع کند و اگر یکی از درجات قطعه صغری باشد بعد از درجهش طلوع کند اگر
 عرض کوکب جانب قطب ظاهر باشد و پیش از درجه طلوع کند اگر عرض جانب
 قطب خفی باشد و اگر درجه کوکب درجات قطعه عظمی باشد حکم بعکس این بود یعنی کوکب
 پیش از درجهش طلوع کند اگر عرض در جانب قطب ظاهر باشد بعد از درجه
 طلوع کند اگر عرض در جانب قطب خفی باشد و نیز منطقه البروج بدو نقطه دیگر
 که نظیر آن دو نقطه باشند بدو قطعه مختلف منقسم شود قطعه صغری نظیر قطعه صغری مذکور
 و قطعه عظمی نظیر قطعه عظمی مذکور بود پس اگر درجه کوکب یکی از دو نقطه باشد کوکب
 با درجهش با هم غروب کند و اگر یکی از درجات قطعه صغری باشد کوکب پیش
 از درجهش غروب کند اگر عرض در جانب قطب ظاهر باشد بعد از درجهش
 غروب کند اگر عرض در جانب قطب خفی باشد و اگر درجه کوکب یکی از درجات
 قطعه عظمی باشد حکم بعکس این بود یعنی کوکب بعد از درجهش غروب کند اگر
 عرض در جانب قطب ظاهر باشد و پیش از درجهش غروب کند اگر عرض در جانب

از ذکر مستغنی است و پنجمان محرم را سی روز گیرند و صفر را بیست و نه روز
همچنین یک ماه را سی روز گیرند و یک ماه را بیست و نه تا آخر سال و در هر سی
سال یازده بار ذی الحجه را سی سی روز گیرند و آن در سال دوم و پنجم و نهم
و دهم و سیزدهم و پانزدهم و نوزدهم و بیست و یکم و بیست و چهارم و بیست و ششم
و بیست و نهم باشد و این یازده سال سالهای کبیسه باشد و لفظ بهر پنج
جمع است و بعضی بجای پانزدهم شانزدهم را کبیسه دارند پس ترتیب لفظ
بهر پنج ح ا د و ط باشد و اما تاریخ فرس اول او از اول سال جلوس بزرگ
بن شهریار بوده است و هر صد و شصت و پنج روز را بی کسری سال گیرند
و ماه را سی سی روز بی کسری گیرند و باینج روز زیادتی را بعضی در آخر آن
گیرند و بعضی در آخر سال گیرند و نام ماههای ایشان نیست و در این ماه
اردی بهشت ماه خرداد ماه تیر ماه مرداد ماه شهریور ماه مهر ماه آبان ماه آذر ماه
دی ماه بهمن ماه اسفند است و اما تاریخ رومی مبداء او بعد از وفات اسکندر
بن فیلقوس رومی بوده است بدوازده سال شمسی و شصت و پنج روز
بزیادت و نقصان سال گیرند و ما بهیا ایشان دوازده باشند از آنجمله
ماه ابر ماهی سی و یک روز شمرند و چهار ماه دیگر ابر ماهی سی روز و یک ماه را

[illegible]

[illegible]

در مطبع احمدی واقع دارالریاست مصطفی اباد و عرفانپور محلہ درینہ پاشا
حکیم محمد رضا صاحب مینا خبر سرور قیسری خلف حکیم محمد رضا الکنہوی
طبع گردید ۱۳۰۳ ھ

[illegible][illegible][illegible]

[illegible][illegible][illegible]

[illegible][illegible][illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

قطعه تاریخ نتیجہ فکر سلیم و ذہن مستقیم
مخنور ہشتال و ستاد مال حکیم ضیاء علی تلک
رسالہ کہ نوشت است فوشی مثل
بی افادہ چندین و تالیق حکمت
جلال مصرع تاریخ سال طبع
چہ فوشی بگردیدہ چاپ ہست

[illegible][illegible][illegible]

[illegible][illegible]

الطابق با خود می کشد آنرا در میان
 اگر استند و ستان با هم در میان خود
 سازد و بسط باشد و این کسب طبع از آنست
 چو زوایا آن استند از آن کسب طبع از آنست
 ششعلی هم دارد میان این خطا راستی بهم
 کنند و بعضی گفته اند خطی است که هر دو مع
 نقطه از آن الطابق یا در الطابق سازد و هم
 لازم آید و بدینست که این نوع خط
 می آید و بدینست که این نوع خط
 است و بدینست که این نوع خط
 ایشان بخوبی در آن خط قضا باشد که اگر
 بدینست که این نوع خط
 و گفته اند که خطی است که این نوع خط
 مستقیم در آن جهت فوق و تحت
 چو خط را از جهت فوق و تحت
 که خط را از جهت فوق و تحت
 نیست که این نوع خط
 توین که خط مستقیم را که در آنست
 می کشد که خط مستقیم را که در آنست
 خط مستقیم را که در آنست
 آنکه خط مستقیم را که در آنست
 است که خط مستقیم را که در آنست
 عرض سازد و بسط باشد و این کسب طبع از آنست
 عبدالحی

در استقامت باو نرسد
و بعد از درو این گویند که عجب
در او از در کرب کرب هیچ خلقت
که بعد از مرد و بجزارت است از خلقت
و بعد بیان دو چیز عجابت است از این
بیان ایشان که از آن اقصایست و این
نوسه اگر چه چنین نیست چه در او از خلقت
لیکن اطلاق بعد بر وی میکنند باینکه
فلک از او اقصایست اصل بیان او بعد
چون که هیچ قسمی از اقصایست و در
مس و بی باشند الا قوس بعد اقصایست آن ظاهر
نمی آید اگر که از هیچ نیست و در او هیچی نوزاد
است و اگر که نیست و در قوس بود و قوس
شعشع که محاط آن در قوس همان را اول قوس
بیان ایشان است و در او در کرب کرب هیچ
طوسه است و در چنین اگر قوس در کرب هیچ
نبوت با قوس بود که خلقت حادث نمود
بود و در هر چه بود که خلقت حادث نمود
از دنیا که در حال قوس آن عظیمه را با او بخود
بتر نمود و آن نمود و قوس مع خود را
چون انتخاب از این جهان

بانت و چون من در
سلام
 سفر نیست از فلک البروج پس اگر کسی
 چنین دانه متبر است ۱۲ مولوی غیبی
سلام
 و این نام حیت استیا از اریل اول است یا با بر
 نسبت بنطق حرکت تا نیت چنانچه در
 گمان پس گفتند که اندر این قوس را عرض آن خردوار
 اول گویند مناسب است یکین چون معدل را
 معدل اگر بگویند میل و بعد از او سبب دارد یکین
 تعد کرده اند قانون میسودی آورده که این قوس
 ابوریان سرور مدقانون گویند ۱۲ مولوی
 عرض معدل و بعد از فلک البروج ۱۲ مولوی
سلام
 ادول حکایت کوکب است صاحب راه پوری
 محمد عید العالی

[illegible][illegible][illegible]

[illegible]

